

عنوان پادکست: راحاب و ریسمان قرمز رهایی

راحاب و ریسمان قرمز رهایی (بخش ۲)

نجات

نازی: زندگی راحاب به ما نشان می‌دهد که خدا در همه شرایط کار می‌کند.

سابرینا: این نشان می‌دهد که خدا در مکان‌هایی کار می‌کند که ما حتی تصورش را هم نمی‌کنیم. او در قلب افرادی کار می‌کند که حتی تجسم آن برای ما مشکل است. او قادر است که در فاسدترین اجتماعات، در قلب افراد کار کند و به برگزیدگان خود ایمان ببخشد. و این حقیقتی است بسیار اسرار آمیز!

نازی: دوستان عزیز، با برنامه‌ای دیگر از پادکست «دل‌هایمان احیا کن» با صدای سابرینا اصلان در خدمت شما شنوندگان گرامی هستیم.

خدا قدرت نفوذ به دشوارترین مکان‌ها را دارد ... به مکان‌هایی که من و شما معمولاً نمی‌رویم و یا به آنها دسترسی نداریم. حضور او در چنین مکان‌هایی وارد می‌شود تا با افرادی که هیچکس به فکر آنها نیست ملاقات کند، بر آنها رحم کند، جلال خودش را به آنها نشان دهد، و آنان را مجذوب عشق و محبت حیرت‌انگیز خودش کند.

در برنامه امروز تحت عنوان راحاب و ریسمان قرمز رهایی خواهیم دید که این اتفاق چگونه در زندگی زنی مطرود و گناهکار رخ داد.

سابرینا: همانطور که می‌دانید، در این برنامه‌ها تحت عنوان راحاب و ریسمان قرمز رهایی، ما زندگی راحاب را مورد بررسی قرار می‌دهیم. اگر کتاب مقدس همراه داشته باشید، از شما دعوت می‌کنم که در عهد عتیق به کتاب یوشع فصل دوم مراجعه کنید. تمام این فصل به طور کامل به داستان زندگی این زن یعنی راحاب اختصاص داده شده است. زنی که اهل کنعان بود ... سرزمینی با زمینه شدید بت‌پرستی، شرارت، فساد اخلاقی، و انواع و اقسام گناهان کراهت‌آور.

ما، در جلسه پیش به آیه اول از فصل دوم کتاب یوشع پرداختیم. در این آیه دیدیم که یوشع پسر نون، در نهان دو جاسوس از شطیم فرستاد و گفت «بروید و آن سرزمین، به خصوص اریحا را ببینید.» پس آنان رفتند و به خانه زنی روسپی به نام راحاب در آمدند و در آنجا خوابیدند.

ما دیدیم که این دو جاسوس از سمت شرق رود اردن آمده بودند. آنها از رود اردن عبور کرده بودند و وارد اریحا شده بودند. اریحا در ۷ تا ۸ کیلومتری غرب رود اردن واقع شده بود. آنها آمده بودند تا ببینند که سرزمین کنعان چه نوع سرزمینی است و مردمش چگونه هستند. آنها راهشان به مسافرخانه زنی به نام راحاب باز شده بود که زنی فاحشه بود.

ولی سوالی که ممکن است پیش بیاید این است که چرا این دو جاسوس به خانه زنی که فاحشه بود رفتند؟ ما پاسخ این سوال را دقیقاً نمی‌دانیم ولی امکان دارد که در بدو ورودشان، این مکان که یک مسافرخانه بود به آنها پیشنهاد داده شده بود. مسافرخانه راحاب، در بدو ورود به اریحا، نزدیکترین مکان برای استراحت و سکونت موقت بود که بر روی دیوار شهر بنا شده بود.

این دو جاسوس وقت آن را نداشتند که قبل از ورود به مسافرخانه راحاب درباره سوابق اخلاقی او تحقیق کنند. از طرف دیگر، اگر مردان بسیاری به این مکان رفت و آمد می‌کردند، این (مورد) باعث می‌شد که کسی به وجود این دو جاسوس شک نکند.

این مسافرخانه می‌توانست مکان خوبی هم برای جمع‌آوری اطلاعات باشد. این دو جاسوس در واقع کارشان جمع‌آوری اطلاعات بود. مسافرخانه راحاب در واقع محل توقف مسافران از شهرهای مختلف کنعان بود. شهر اریحا بر روی جاده اصلی‌ای قرار گرفته بود که به طرف شمال و جنوب سرزمین کنعان راه داشت. بنابراین، مردم سر راه خود در اریحا توقف می‌کردند و اخبار مختلف از نقاط مختلف کنعان در آنجا رد و بدل می‌شد. راحاب احتمالاً اطلاعاتی در اختیار مسافری قرار می‌داد که از دیگران شنیده بود. پس جاسوسان می‌توانستند این اطلاعات را به عنوان اخبار دریافت کنند بدون این که مورد سوال و موآخذه قرار گیرند. و مسلماً جاسوسان مایل نبودند که به سوالات کسی پاسخ بدهند و اطلاعاتی از خود به جا بگذارند. از طرف دیگر، همانطور که کلام خدا می‌گوید، خانه راحاب بر روی دیوار شهر بنا شده بود. بنابراین، اگر جاسوسان می‌خواستند فرار کنند، راه فرار از آنجا سهل‌الحصول بود. اینها همه، می‌تواند دلایلی باشد که چرا آنها به مسافرخانه راحاب رفتند. که البته، همه اینها احتمالاتی است که ما آنها را در نظر می‌گیریم. اما قدر مسلم، این را می‌دانیم که خدا در مشیت و حاکمیت خود، راه این دو جاسوس را به سوی خانه راحاب باز کرد. او قدم‌های آنها را هدایت کرد تا راهشان به خانه راحاب ختم شود. چون او، یعنی خدا، برای این زن فاحشه نقشه‌ای داشت. خدا می‌دانست که در آن شهر فاسد، که شرارتش به حد کراهت‌آور غوغا می‌کرد، زنی بود که توجهش به خدای حقیقی جلب شده بود. او چیزهای زیادی درباره این خدا نمی‌دانست ولی به او ایمان داشت.

و خدا هدف و نقشه‌ای خاص برای زندگی این زن داشت. خدا برای نجات و بازیافت راحاب و خانواده‌اش از هلاکت مصمم بود. و در مشیت و تدارک الهی، دست غیر قابل رؤیت خدا عمل می‌کرد تا این دو جاسوس را به خانه این زن بفرستد ... در خانه‌ای که قرار بود داستانی حیرت انگیز در آن اتفاق بیفتد.

در آیات ۲ تا ۴ فصل دوم یوشع می‌خوانیم:

«پادشاه اریحا را خبر رسید که "هان، اسرائیلیانی چند امشب به اینجا آمده‌اند تا این سرزمین را تجسس کنند." پس، پادشاه اریحا راحاب را پیغام داد: "مردانی را که نزد تو آمده و به خانه‌ات داخل شده‌اند، بیرون آور زیرا به تجسس تمام این سرزمین آمده‌اند." اما راحاب آن دو مرد را برده، پنهان کرد.»

«و راحاب پاسخ می‌دهد: "آری، آن مردان نزد من آمدند، اما ندانستم از کجا بودند. آنان با تاریک شدن هوا، به هنگام بسته شدن دروازه شهر روانه شدند. اما نمی‌دانم کجا رفتند. به تعقیب‌شان بشتابید. شاید بدیشان برسید." اما او آن دو مرد را به بام خانه برده، زیر ساقه‌های کتان که بر بام چیده بود پنهان کرد.» (آیه‌های ۴-۶)

باید در نظر داشت که روحیه غریب‌نوازی در فرهنگ آن زمان بسیار مرسوم بود. حتی در بین اقوام بت پرست و فاسد نیز این روحیه، یعنی مهمان‌نوازی و غریب‌نوازی بسیار رایج بود. این وظیفه صاحب‌خانه بود که از مهمان و مخصوصاً از مسافران مراقبت و محافظت کند.

اما راحاب بیش از یک مهمان‌نوازی ساده مرسوم واکنش نشان داد. او جان خود را به خاطر آنها به خطر انداخت. او کاملاً از این خطرات آگاهی کامل داشت.

او قدمی فراتر از مهمان‌نوازی برداشت و آنها را بر پشت بام خانه، زیر ساقه‌های کتان پنهان کرد. در آن زمان الیاف کتان در ساختن نخ برای تهیه لباس به کار برده می‌شد. بنابراین، ساقه‌های آن را پس از برداشت محصول بر پشت بام‌ها می‌گستراندند تا خشک شوند.

راحاب این دو جاسوس را به پشت بام می‌برد تا در زیر ساقه‌های کتان، خود را پنهان کنند. او از طرف دیگر، پیام‌آوران پادشاه را که به دنبال این دو جاسوس می‌گشتند روانه کرد و نگذاشت که آنها را پیدا کنند. بعداً خواهیم دید که آن دو جاسوس را کمک کرد تا به محض اینکه تعقیب کنندگان آنها از گشتن به دنبال آنها ناامید شدند از شهر فرار کنند.

در برنامه امروز خواهیم دید که آنچه باعث شد که راحاب اینقدر شجاعانه عمل کند، ایمان او به خدایی بود که این دو جاسوس می‌پرستیدند. این تنها انگیزه‌ای بود که باعث شد او زندگی خودش را به مخاطره بیاندازد.

اما، واقعیت این است که او دروغ گفت. آیا این درست بود که او با دروغ از آنها محافظت کند؟ آیا (این کار او) اشتباه نبود؟

در این باره تفاسیر زیادی ارائه داده شده است. اما چیزی که نباید فراموش کرد این است که راحاب یک زن کنعانی بود. او در فرهنگی بزرگ شده بود که فرهنگ کنعانی بود و از لحاظ اخلاقی خیلی منحرف و فاسد بود. دروغ گفتن نرَم زندگی بود. دروغ گفتن یک امر طبیعی و عادی در زندگی آنان بشمار می‌رفت. در واقع، تقلب و دروغ گفتن برای پیشبرد اهداف شخصی جزئی از این فرهنگ بود. بنابراین، راحاب هنوز درک نکرده بود که یهوه خدای حقیقی از دروغ گفتن کراهت دارد. او در اجتماعی زندگی می‌کرد که به قول اشعیا نبی، راستی کج بود و کجی راست تلقی می‌شد. و بنابراین، دروغ گفتن نیز جزئی جدایی ناپذیر از سبک زندگی آنها بود. کسی هنوز راه‌ها و روش‌های خدای حقیقی را به او نیاموخته بود. او هنوز ملاکی برای صحیح و غلط نداشت. راحاب هنوز از قوانین اخلاقی، معیارها و استانداردهای خدای حقیقی خبر نداشت. در آن فرهنگ، تقلب و دروغ گویی یک عمل پذیرفته شده بود. بنابراین، دروغ گفتن او مورد تأیید قرار نمی‌گیرد. ولی شجاعت او که از ایمان خالص او به یهوه سرچشمه می‌گرفت کاملاً قابل تحسین است.

حال به آیه ۷ مراجعه کنیم.

«پس آن مردان (یعنی فرستادگان پادشاه) به راه اردن تا معبرها پیش رفتند. به محض بیرون رفتن تعقیب کنندگان، دروازه را بستند.»

پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب بر بام آمد و بدیشان گفت: «می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده و ترس شما بر ما مستولی گشته است و همه ساکنان این زمین از حضور شما گداخته شده‌اند. زیرا شنیده‌ایم که چگونه آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید، خداوند آب دریای سُرخ را پیش روی شما خشکانید، و اینکه با سیهون و عوج، دو پادشاه اموریان در شرق اردن، چه کردید و چگونه آنان را به نابودی کامل سپردید.» (آیه‌های ۸ تا ۱۰)

سیحون پادشاهی بود که اجازه نداد تا اسرائیلیان از داخل سرزمین او رد شوند. خدا به اسرائیل گفت که باید این پادشاهان شریر و بُت‌پرست نابود گردند. خدا، بصورتی ماورا طبیعه، اسرائیلیان را بر اموریان پیروزی داد. اموریان ساکنین کنعان در کناره شرقی رود اردن بودند.

و حالا این زن که در حاشیه غربی رود اردن زندگی می‌کند می‌گوید: «ما درباره همه اینها شنیده‌ایم. ما می‌دانیم که خدای شما چهل سال پیش با مصریان چه کرد و چطور شما را از دریای سرخ مظفرانه عبور داد و همه مصریان را شکست داد.»

در آیه ۱۱ راحاب می‌گوید: «با شنیدن اینها دل‌های ما گداخته شد.»

کلمه گداخته در زبان عبری به معنی ذوب شدن است که در واقع به معنی به وحشت افتادن و از ترس لرزیدن است.

«قلب‌های ما گداخته شد» یعنی دیگر هیچ شجاعتی در ما باقی نماند. همه قوت ما آب شده، رفته بود و ما در ترس و بُهت بودیم که خدای شما چطور از طریق شما دشمنانتان را اینطور شکست داد. با شنیدن این وقایع دیگر

روحیه‌ای برای مقابله با شما در کسی باقی نماند. واژه‌ای که در اینجا روحیه ترجمه شده است، در واقع در اصل از همان کلمه روح گرفته شده که در عبری به معنی نفس و یا هوا است. در واقع، این آیه می‌خواهد بگوید "با شنیدن آنچه یهوه برای شما کرده بود، نفس مان گرفت" و یا به سختی می‌توانستیم نفس بکشیم، یا به قول خودمان نفس هایمان در سینه حبس شد. یعنی فوق العاده ترسیدیم و شجاعت و دلیری خودمان را از کف دادیم. و سپس ادامه می‌دهد: «زیرا یهوه خدای شما، هم بالا در آسمان و هم پایین بر زمین، خداست.» (آیه ۱۱) چه اعتراف عجیبی از دهان این زن بیرون می‌آید! او از زمینه‌ای بت پرست، فاسد، و غیر اخلاقی می‌آمد. او یک فاحشه گناهکار بود. ولی چه اعتراف عجیبی می‌کند درباره خدای حقیقی که همان یهوه است! او به ایمان خودش به یهوه اعتراف می‌کند. دقت کنید ... او اعتراف می‌کند یهوه خدای شما، بالا در آسمان و هم پایین بر زمین، خداست. اولین اعتراف ایمان مکتوب در کتاب مقدس را ما از زبان زنی به نام راحاب، یک زن کنعانی فاحشه می‌شنویم.

این اقرار ایمان قطعاً دو جاسوس را شوکه کرده بود. آنها اصلاً تصور آن را نیز نمی‌کردند که وارد خانه زنی بشوند که به خدای آنها یعنی یهوه که در واقع همان عیسای مسیح در عهد عتیق است ایمان داشته باشد. اگر امروز بود، در واقع اعتراف او این بود که مسیح شما هم در بالا در آسمان و هم پایین بر زمین خداست. اما او چطور ایمان آورده بود؟

بوسیله چیزهایی که در باره این خدا شنیده بود. خدا در قلب این زن کار کرده بود. بذر ایمان، بذر توبه، و بذر فیض ۴۰ سال پیش در قلب او کاشته شده بود. این بذر جوانه آورده، ریشه زده بود و حالا در حال میوه دادن بود.

راحاب خدا را «خداوند» می‌خواند که در عبری همان واژه یهوه است. این واژه نامی نبود که کنعانیان برای خدایانشان به کار برند. این یک نام برای خدا بود. نامی که صحبت از عهد خدا با اسرائیلیان می‌کرد، عهدی که او شخصاً با افراد می‌بندد.

راحاب چیزهایی در باره یهوه شنیده بود و حالا ایماندار به یهوه شده بود. او می‌دانست که همه خدایانی که تا به حال پرستیده بود اصلاً خدا نبوده‌اند ... بلکه یهوه همان خدای حقیقی است. این مطلب را به وضوح می‌توان در اعتراف ایمان او دید.

او با درک اینکه یهوه خدای حقیقی است، در واقع اعلام کرد که تنها او شایسته پرستش است، او به تنهایی سزاوار سرسپردگی و تبعیت ماست.

راحاب کاملاً واقف به نیروی نظامی و دفاعی اریحا بود. اریحا شهری بود که به وسیله دیوارهای ضخیم و محکم محصور بود. پس، اریحا از سیستم دفاعی بسیار بالایی برخوردار بود.

اما راحاب این را هم می‌دانست که قدرت خدای اسرائیلیان بر همه اینها فائق می‌آید. او می‌گوید: «می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده است.»

حدود ۴۰ سال پیش، کالیب و یوشع جزو ۱۲ جاسوسی بودند که برای تجسس سرزمین کنعان فرستاده شدند. آنها تنها افرادی بودند که گزارش دادند که «خدا این سرزمین را به ما داده است.» اما ۴۰ سال پیش کسی حرف آنها را باور نکرد. همه شک کردند.

حالا همان عبارت توسط زنی کنعانی که بُت پرست بوده است بر زبان آورده می‌شود، زنی که در مرکز اردوگاه دشمن است. او مثل یوشع و کالیب می‌گوید که خدا این سرزمین را به شما داده است.

وای! همه فرزندان اسرائیل به خدا بی‌ایمانی نشان دادند به جز یوشع و کالیب. یوشع و کالیب خدای حقیقی را می‌شناختند و به قدرت و وفاداری او ایمان داشتند. حالا زنی را داریم که تازگی خدا را شناخته است و حالا یک ایماندار است.

او به جاسوسان می‌گوید: «ما شنیده‌ایم! ما شنیده‌ایم که خدا با مصریان چه کرد ... ما شنیده‌ایم که با پادشاهان کنعانی ساکن شرق اردن چه کرد.»

ایمان چگونه در دل‌های ما کاشته می‌شود؟ با شنیدن کلام خدا. رومیان ۱۰: ۱۷ می‌گوید: «ایمان از شنیدن است.» ولی شنیدن چه چیزی؟ این آیه می‌گوید: «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.» شنیدن کارهایی که خدا انجام داده است. از واقعه باز شدن دریای سرخ ۴۰ سال می‌گذرد. راحاب احتمالاً در آن روزها دختر بچه کوچکی بود. اما در باره اعمال عظیم این خدا شنیده بود. و حالا با شنیدن اینها ایمان داشت که این داستان‌ها حقیقت دارد و بیهو و واقعا خدای حقیقی است.

ما دقیقاً نمی‌دانیم که بذر ایمان چه موقعی در قلب او کاشته شده بود ولی این قطعاً قبل از آمدن آن دو جاسوس بود. ولی به هر حال آنچه مسلم است این است که گزارش کارهای خدا را شنیده بود، بر آنها تعمق کرده بود، آنها را باور کرده بود، و بالاخره ایمان آورده بود. هر کس دیگر هلاک شد ولی او نجات یافت چونکه بر آنچه شنیده بود ایمان آورده بود.

وقتی به این فکر می‌کنیم که روح خدا چطور در قلب این زن عمل کرده بود، واقعا به حیرت می‌آییم. اینکه چطور به وسیله شنیدن اخبار کارهای عظیم خدا، خدای زنده حقیقی بر او آشکار شده بود، واقعا شگفت‌انگیز است. این روح خدا بود که بر او روشن کرده بود که تمام خدایان و بُت‌هایی که اطرافیان او می‌پرستیدند دروغین هستند، بُت‌ها و خدایان دروغینی که در طول عمرش پرستیده بود.

بقیه هم همین داستان‌ها را شنیده بودند. سایر افراد اریحا هم درباره باز شدن دریای سرخ شنیده بودند. ولی راحاب ایمان آورد. بقیه نه!

این نشان می‌دهد که خدا در مکان‌هایی کار می‌کند که ما حتی تصورش را هم نمی‌کنیم. او در قلب افرادی کار می‌کند که حتی تجسم آن برای ما مشکل است. او قادر است که در فاسدترین اجتماعات، در قلب افراد کار کند و به برگزیدگان خود ایمان ببخشد. و این حقیقتی است بسیار اسرار آمیز!

اما عزیزان، کار خدا در نجات دادن افراد و دادن انسانیت و خلقت جدید عملی است اسرار آمیز. اینکه من چطور چشمان دلم به سوی خدای حقیقی یعنی عیسیای مسیح باز شده و به او ایمان آورده‌ام، اسرار آمیز است. اگر شما الان به عیسیای خداوند ایمان دارید، تنها کار اسرار آمیز خدا بوده که در شما عمل کرده است.

اینکه چطور هنگامی که من فقط کودکی ۴ ساله بودم و در حالی که در کنار تختم زانو زدم و ایمان آوردم که عیسیای خداوند نجات دهنده جهان است بسیار اسرار آمیز است. این چگونه ممکن بود؟ فقط کار اسرار آمیز روح القدس بود.

خدا چگونه شما را که گم‌شده بودید پیدا کرد؟ چطور در قلب شما ایمان قرار داد؟ شاید پاسخ اینها را ندانیم ولی مسیح در انجیل یوحنا ۳: ۸ گفت: «باد هر کجا که بخواهد می‌وزد. صدای آن را می‌شنوی، اما نمیدانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس که از روح زاده می‌شود.»

حقیقت واضح این است که وقتی به نوری که خدا بر ما آشکار کرده است واکنش مثبت نشان می‌دهیم، ما را به نور و حقایق بزرگتری رهنمون می‌کند. راحاب این داستان‌ها را شنیده بود. او به آنچه شنیده بود ایمان آورد و اگر چه هیچ مبنای قابل رویتی برای ایمان خود نداشت، اما ایمان آورد که خدای حقیقی یهوه است و یهوه در واقع همان عیسیای مسیح بود.

راحاب می‌دانست که این خدا به زودی اریحا را هلاک خواهد کرد و تمام سرزمین کنعان به تصرف اسرائیلیان در خواهد آمد. او حقیقت کوچکی در باره خدا شنیده بود. وقتی او به این حقیقت کوچک واکنش مثبت نشان داد، خدا چه کرد؟

او آن دو جاسوس را به خانه راحاب رهنمون کرد تا آنها حقایق بزرگتری از این خدای حقیقی بر او مکشوف کنند. خدا نور بیشتری به او داد. خدا توسط آن دو جاسوس، او را قبل از نابودی اریحا نجات داد و در نهایت راحاب به عضویت خانواده الهی و قوم خدا درآمد.

اگر او همان حقیقت اولیه و نور کوچک در باره خدا را نادیده می‌گرفت، حقایق بیشتری بر او مکشوف نمی‌شد و نجات نمی‌یافت. او در محکومیت ابدی می‌ماند. بر سایر کنعانیان هم این حقیقت در باره خدای حقیقی مکشوف شده بود. اما آنان این حقایق را نپذیرفتند و یا نسبت به آنها بی‌تفاوتی نشان دادند. وقتی راحاب به آن نور کوچک واکنش مثبت نشان داد، خدا نور بیشتری به سوی او فرستاد.

زندگی راحاب عوض شد چون او به قدرت خدای زنده واقف بود. در برنامه‌های آتی خواهیم دید که ایمان او، ایمانی خالص و ناب بود. شاید ایمان او در حال حاضر قوی نبود و هنوز رشد نکرده بود. ولی ایمانی خالص و حقیقی بود. زندگی شخصی که دارای ایمان خالص و ناب باشد، دربرگیرنده خصوصیات است که بر حقیقی بودن آن ایمان گواهی می‌دهد. اگر کسی این شواهد را از خود نشان نمی‌دهد، پس ایمان او حقیقی نیست. عهد جدید از راحاب برای اثبات این نکته استفاده می‌کند.

نکته اصلی درس امروز این بود که وقتی کنعانیان درباره کارهای عظیم خدا شنیدند، چه واکنشی نشان دادند؟ هیچ! آنها هم از قدرت خدای حقیقی ترسیدند و هراسناک شدند ولی آنها در بی ایمانی قوی تر شدند و یک قدم به طرف نابودی نزدیک تر شدند. راحاب هم همان گزارش را شنید. دل او هم گداخته شد. ولی در دل او ایمان جرقه زد و یک قدم به سوی نجات و آزادی پیش رفت.

هنگامی که بی ایمانان در باره عجایب خدای حقیقی می شنوند، دو نوع واکنش نشان می دهند: یا بی ایمانی آنها ریشه دارتر می شود و یا به مسیح خداوند ایمان می آورند.

اما سوال این است که آیا مردم از زندگی من و شما گزارشاتی در باره کارهای عظیم خداوند می گیرند؟

وقتی که آنها این چنین شهادتی بشنوند، قطعاً بعضی با بی ایمانی واکنش نشان خواهند داد و برخی هم ایمان خواهند آورد. گروهی به سوی نابودی پیش خواهند رفت و گروهی هم ایمان خواهند آورد. ولی هیچکس همانطور که قبلاً بود باقی نخواهد ماند.

شما با شنیدن در باره مسیح و کارهای او چه واکنشی نشان می دهید؟ مثل راحاب ایمان می آورید؟ و یا مثل اهالی شهر اریحا با بی ایمانی یک قدم به نابودی نزدیک تر می شوید؟

نازی: کلام خدا در عهد جدید به آیه بسیار مهمی اشاره می کند. این آیه در اول قرن تیان ۱: ۱۸ میگوید: «پیام صلیب برای آنان که در طریق هلاکت گام برمی دارند، جهالت است، اما برای ما که رهروان طریق نجاتیم، قدرت خداست.» شنیدن در باره صلیب مسیح و محبت او چه تاثیری بر زندگی شما گذاشته؟ نجات یا هلاکت؟! این پیغام باعث نجات شما شده یا باعث هلاکت شما؟

سابرینا: "ای خداوند، از تو می طلبیم که در قوم خودت کار کن تا بازوی بلند و دست پر قدرت و عظمت اعمال تو بر دیگران مکشوف شود تا همه بدانند که تو عیسای مسیح، یهوه خدای زنده و حقیقی هستی و با شنیدن این حقیقت به تو ایمان بیاورند. عطا کن تا تعداد بیشتری در پای صلیب مسیح زانو بزنند و مثل راحاب اعتراف کنند که مسیح در آسمان و بر روی زمین تنها خدای حقیقی است. ای خداوند، ببخشا تا آنها گزارش محبت عظیم تو را بشنوند و به تو ایمان بیاورند. در نام مسیح، آمین!"

نازی: آنچه در این برنامه ها خدمت شما شنوندگان گرامی ارائه می شود، تعالیم نانسی دیماس و لگموت، با صدای فارسی سابرینا اصلان است که به سمع شما می رسد. ترجمه و تهیه این برنامه ها حاصل همکاری دو مؤسسه «دل‌هایمان احیا کن» و «راستی» می باشد.